تاریخ سینما

خوانش‌هایی از «حاجی‌آقا آکتور سینما»

محمد تهامی‌نژاد
پژوهشگر سینمای مستند

● ۸۰سال از تولید فیلم حاجی‌آقا آکتور سینما (۱۳۱۲) گذشت. در این فاصله نگاه‌های متضادی به فیلم شده است. من نیز در مدت ۴۰سال، زوایای مختلف این فیلم مرحوم اوهانیان (اوگانیانس) را بررسی کرده‌ام. این بررسی از نقد اجتماعی، توصیف فیلم به‌عنوان یک اثر بازنمایانه و زیبایی‌شناختی، گسترده بود و همچنان مرا به گفت‌وگو فرامی‌خواند.

نگاه به خود و تاثیر بافت اجتماعی در فیلم سینمای ایران (از مشروطیت تا سپنتا)

سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۹ درگیر ساختن فیلم سینمای ایران از مشروطیت تا سپنتا بودم. اوگانیانس در سال ۱۳۴۰ مرحوم شده بود. بنابراین با خاطرات مکتوب و سخنان نسلی مواجه بودم که هر یک سخنی درباره او داشت. فیلم حاجی‌آقا هنوز در دسترس نبود. بارها از شاگردانش پرسیده، سرنخی نیافته بودم. شاگردان به‌ویژه حبیب‌الله خان مراد، داستان فیلم را تعریف می‌کردند ولی فیلم موجود نبود. خیال داشتم صحنه‌هایی از فیلم را توسط خود آقای مراد (بازیگر نقش حاجی‌آقا) بازسازی کنم و این کار انجام شد.

تا اینکه روزی مرحوم مراد با پاکتی سیاهرنگ بر سر صحنه فیلمبرداری آمد. آن پاکت، حاوی حدود هشت‌دقیقه از صحنه مواجهه حاجی‌آقا با دخترش در خانه بود. سرانجام، فیلم حاجی‌آقا را یافته بودم. از روی فیلم در لابراتوار تلویزیون کپی ۱۶کشیده شد. مرحوم مراد را به همراه شخصی (که قرار بود دامادش باشد یا همان پرده‌دار پرسشگر سراسر فیلم) روبه‌روی پرده سینما نشاندم تا برای سینما کف بزنند. در واقع علاوه بر آنکه به تبع اوهانیان نوعی سینما در سینما به وجود آمد، گفت‌وگو بین زمان حال و گذشته نیز برقرار شد که تا آن روز در تاریخ سینمای مستند ایران سابقه نداشت. این گفت‌وگو بین من به‌عنوان کارگردان و فیلم اوهانیان بود؛ گفت‌وگویی که در سال‌های آینده شکل‌های متنوعی به خود گرفت. آن هشت‌دقیقه، صحنه ورود و خروج دختر حاجی به اتاق است. دختر (آسیا قسطانیان که نقش یک دختر مسلمان را دارد) عکس آنی آندورا هنرپیشه سینما را به جای عکس دختر همسایه به پدر جا می‌زند و می‌گوید می‌خواهد آکتریست سینما شود. قطعه فیلمی را که آقای مراد آورده بود، تا آخر این صحنه که دختر و نوکر از اتاق بیرون می‌روند را در بر داشت.

این سکانس از فیلم سینمای ایران از مشروطیت تا سپنتا، دفاع من از اوهانیان در برابر مخالفانی بود که ادعای ساختن فیلم محکم را داشتند. در سکانس مربوط به فیلم حاجی‌آقا... پس از ارایه پوستر فیلم، حبیب‌الله خان مراد (بازیگر نقش حاجی‌آقا) را می‌بینیم که در کهنسالی، نقش دیروزش را در برابر دوربین ما (در سال ۱۳۴۹) بازی می‌کرد. تصویری فیلمیک از گذشته (سکانس اتاق) با تصویر امروز مونتاژ می‌شود. در آن زمان هنوز «سکانس کفزدن برای سینما» پیدا نشده بود. بنابراین مرحوم مراد این صحنه را در غیاب آن، بازسازی کرد. تصور من این بود که حاجی‌آقا حتی در سینما با تمام‌شدن فیلم دست نمی‌زند. داماد (در فیلم) درواقع با نشان‌دادن جمع که دارند دست می‌زنند، به حاجی‌آقا تلقین می‌کند که باید خودپنداره‌اش (self concept) را عوض کند و دست بزند و حبیب‌الله مراد (در فیلم سینمای ایران مشروطیت تا سپنتا) تحت تاثیر بافت اجتماعی (در اینجا حضار) دگرگون می‌شود. شاید هم این حس خود حبیب‌الله خان مراد بود که تامل کرد و بعد دست زد. در این صحنه علاوه بر بازتولید «سینما در سینما»ی مرحوم اوهانیان، واقعه برای مخاطب و بازیگر به‌صورتی ذهنی، زنده می‌شود و بازیگر دیروز، به این نحو، تداوم خاطره و درک خودش از صحنه و شخصیت را عملا به نمایش درمی‌آورد. همین که مرحوم مراد حاضر شد دقایقی از فیلم را برای من آورد و به بازسازی صحنه‌هایی از گذشته پرداخت و در دست‌زدن تامل کرد، تصور نسبتا کاملی از فیلم، خودش و زمانه‌اش به وجود آورد و تصور من این است که نشان داد ادراک چگونه و تحت چه شرایطی به وجود آمد. در صحنه بعد، همان بازیگر، نحوه پذیرش و موقعیت فیلم در سال ۱۳۱۲ را توضیح می‌دهد و بار دیگر بین نقش خود و واقعیت تاریخی، فاصله ایجاد می‌کند و در اینجا نیز در برابر دوربین، خاطره‌هایی از گذشته را از طریق زبان، فرامی‌خواند و این‌بار از نحوه تولید، رقابت با فیلم ناطق دختر لر و عدم توفیق مادی فیلم می‌گوید.

نگاه سال ۱۳۵۱

در آن زمان که هنوز کل فیلم پیدا نشده بود، نمی‌دانستم که صحنه ورود دختر به اتاق، کلیدی‌ترین سکانس فیلم حاجی‌آقا... است و در خودش آن را می‌فهمیدم. اواخر سال ۱۳۵۰ و اوایل ۱۳۵۱ بعد از تمام‌شدن آن فیلم تاریخ سینمایی، اولین مقاله ریشه‌یابی یأس در سینمای ایران را نوشتم که در ویژه‌نامه سینما و تئاتر انتشار یافت. در بافت اجتماعی و نظری‌ای که آن جملات پرخاشگرانه و تند وتیز (از جمله استفاده از جمله متخصص سرهم‌کردن راجیف») نوشته شد، احساسم این بود که تاریخ به ما لطف نکرده است و با فیلمی ایدئولوژیک و ضدفرهنگی روبه‌رو بوده‌ایم که نسبت به مردمان تهران که در مبارزه‌ای جانانه گرفتار بودند، سخنان ناروا و زشت (راجیف) گفته و می‌خواسته هویت کاذب بسازد.

ادامه در صفحه ۱۰

حسین ریگی، کارگردان فیلم تلویزیونی «گدان»:

سیستان‌وبلوچستان، بهشت مستندسازان است

عکس: امیر جدیدی، شرق

فرانک آرتا

حسین ریگی، از کارگردانان جوان شهر زاهدان است. او علاقه دارد در دنیای هنر، تصویر متفاوتی از سرزمین مادری‌اش به تصویر بکشد. چون اعتقاد دارد سینما و تلویزیون تاکنون در ترسیم فرهنگ اصیل سیستان‌وبلوچستان واقعیت‌ها را نشان نداده و حتی جانبدارانه عمل کرده. به بهانه ساخت فیلم «گدان» با حسین ریگی گفت‌وگو کردیم و با دغدغه هایش بیشتر آشنا شدیم:

فعالیت‌های هنری را از چه زمانی آغاز کردید؟

من از سال ۱۳۶۷ در زاهدان کارم را با تئاتر آغاز کردم.

پس از سن پایین شروع کردید؟

بله. آن موقع ۱۰ سال داشتم. منتها در سال ۱۳۷۲ از طریق یکی از نشریات سینمایی (سینما ویدئو) با کلاس‌های پارسا فیلم آشنا شدم. برای این قضیه درس و مشق را رها کردم و به تهران آمدم تا دوره فیلمسازی را پشت سر بگذارم. اگر اشتباه نکنم کلاس‌ها در میدان آزادی برگزار می‌شد که در پایان آن دوره من بالاترین نمره را کسب کردم. آنجا آقای علی آقابابایی که خدا حفظش کند استاد من بود. ایشان کارگردان و تهیه‌کننده شبکه دو بودند. بعد از گذراندن دوره‌هایم، تصمیم گرفتم به سیستان‌وبلوچستان برگردم و سال ۷۴ به زاهدان برگشتم.

خانواده موافق بودند؟

خانواده من با کار فیلمسازی مخالف بودند. آنها اعتقاد داشتند من باید مهندس یا پزشک شوم. البته من در بچگی دوست داشتم خلبان بشوم. که در نهایت هیچ‌کدام نشدم!

چرا تهران نماندید؟

چون اعتقاد داشتم باید در شهر و استان خودم کار کنم. البته الان حس می‌کنم اگر آن زمان تهران می‌ماندم، شاید اتفاقات بهتری می‌افتاد، ولی باز هم نمی‌توان تقدیر را پیش‌بینی کرد، شاید اتفاقات بدتری می‌افتاد.

سیستان‌وبلوچستان عنوان محروم‌ترین استان کشور را گرفته. اصلا جو فرهنگی این استان چگونه است؟

من به واژه محروم‌ترین استان اعتقاد ندارم. اما همیشه صحبت از این است که سیستان‌وبلوچستان به لحاظ فرهنگی محروم هست!

منظورم از نقطه‌نظر فرهنگی نبود. منظورم موقعیت جغرافیایی و امکانات رفاهی است...

شما نمی‌گویید این استان از نقطه‌نظر فرهنگی محروم است، اما متاسفانه در نگاه مردم چنین مساله‌ای وجود دارد. معتقدم این استان پتانسیل بالایی در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی دارد ولی به آن کم پرداخته شده است.

فکر می‌کنید دلیل آن چیست؟

من هم نمی‌دانم چرا به آن کمتر پرداخته شده! ولی الان خوشبختانه دارد اتفاقات خوبی رخ می‌دهد. ورود جوان‌های استان، هم بلوچ‌ها و هم سیستانی‌ها، اعم از شیعه و سنی به دانشگاه‌ها باعث شده که این اتفاق خوب بیفتد

چرا استعدادهای جوان استان خودشان دست به کار نمی‌شوند و به‌جای خارج‌شدن از زادگاهشان به آبادی آن نمی‌پردازند؟

من هم اعتقاد دارم این مساله فقط ۵۰درصد آن به کمبود امکانات مربوط می‌شود. ۵۰درصد بقیه به خود ما برمی‌گردد.

من هم همین سوال را دارم. چرا؟

به دلیل اینکه خیلی دغدغه نداشتیم. معمولا نگاهمان این بود که مسوولان باید فکری به حال ما بکنند. ولی امروز دغدغه ساختن استان را داریم. یعنی اگر خودمان بخواهیم، می‌توانیم از مسوولان هم بخواهیم که آنها برای ما کاری کنند. متاسفانه یا خوشبختانه مسوولان ما اینطوری نیستند که اگر نخواهیم بگویند شما نمی‌خواهید اما ما برایتان انجام می‌دهیم، به این نتیجه رسیدیم که حق گرفتنی است. الان با ورود جوان‌های ما، چه خانم و آقا و چه شیعه و سنی استان ما دارد پیشرفت می‌کند.

اصلا یکی از استان‌هایی است که چند زن به مناصبی همچون فرماندار و بخشدار منصوب شده‌اند؟

بله دو فرماندار خانم داریم. بحث من هم همین است. وقتی ما بتوانیم فضایی ایجاد کنیم تا جوان‌های دانشگاهی وارد عرصه علم و سیاست و فرهنگ شوند، آن زمان هم مسوولان مجاب می‌شوند که برای ما کاری کنند. دیگر گذشت آن زمانی که مسوولی صفر کیلومتر را می‌فرستادند که در استان سیستان‌وبلوچستان آبدیده شود و بعد به جای دیگر منتقل می‌کردند. الان مسوولان باید آبدیده و کارکشته باشند تا بتوانند در استان سیستان‌وبلوچستان به مشکلات مردم رسیدگی کنند. فردی که بتواند سیستان‌وبلوچستان را در هر زمینه‌ای همچون امنیت، فرهنگ و سیاست مدیریت کند می‌تواند در کشور و در سطوح بالاتر حرفی برای گفتن داشته باشد.

اتفاقا چنین سوالی مطرح می‌شود که افرادی همچون آقای محمود حجتی هم ابتدا استاندار سیستان‌وبلوچستان بودند و بعد به وزارت رسیدند. مگر در آنجا چه اتفاقی می‌افتد که مسوولان توانا می‌شوند؟

چون مسایل و مشکلات در سیستان‌وبلوچستان خاص و بعضا پیچیده است.

آنچه تاکنون از سیستان‌وبلوچستان در سینمای ما تصویر شده، جایی که ترانزیت مواد مخدر است، طبیعت خشن و بی‌آب و علف دارد و تعدادی آدم که در شرایط سخت زندگی می‌کنند، چقدر این تصاویر از نظر شما درست هستند؟

خیانتی که برخی از فیلم‌های سینما و تلویزیون به سیستان‌وبلوچستان کردند، هیچ‌کس نکرده.

آیا در فیلم‌ها دروغ گفتند؟

بحث این است که ما در همه جا خوب و بد داریم. آیا در تهران موادمخدر پخش نمی‌کنند؟ مسلما توزیع می‌شود.

اما درباره تهران هم آنقدر فیلم ساخته‌اند که انواع و اقسام ناهنجاری‌ها را نشان می‌دهد. ولی هیچکس نمی‌گوید فیلمساز دارد خیانت می‌کند. آیا به این مساله تک‌بعدی نگاه نمی‌کنید؟

خیر. وقتی شما فیلمی در تهران می‌سازید، اشل کوچکی از یک کشور را نشان می‌دهید. ولی وقتی کسی در سیستان‌وبلوچستان فیلم می‌سازد و فرد خاطی را با لباس بلوچی نشان می‌دهد یعنی دارد یک خطه را نشان می‌دهد. من نمی‌گویم این مسایل در آنجا نیست ولی فقط ۱۰ تا ۲۰درصد اینگونه است و ۸۰درصد باقی اتفاقات مثبت هست. چرا به آن مسایل پرداخته نمی‌شود؟

بالاخره هر فیلمی شناسنامه خاص خودش را دارد.

شما وقتی می‌گویید سیستان‌وبلوچستان سه المان در ذهن‌تان نقش می‌بندد، اشرار، قاچاقچی و تروریست بلوچی. ولی مگر نمی‌شود با آن لباس پزشک، مهندس یا هنرمند بود؟!

فیلمساز آنجا خانمی را پشت اتومبیل آخرین مدل نشان بدهد، خوب است؟

می‌توان تصویری بهتر نشان داد.

پس شما هم معتقدید که هنوز فیلمی که بتواند آن منطقه را به درستی نشان دهد، ساخته نشده؟

ما در استانمان غیر از قاچاق، صنایع‌دستی، موسیقی، تاریخ کهن، جغرافیا و منابع طبیعی هم داریم. می‌خواهم بگویم چرا فقط موادمخدر و اشرارش دیده می‌شود؟ چرا لباس بلوچی را با کوه تفتان نمی‌بینیم؟ چرا لباس سیستانی را با دریاچه هامون نمی‌بینیم؟ چون اینها جذابیت برای تماشاگر ما نداشت. چون سینما فقط به دنبال جذابیت است. حالا جذابیت استان ما اکشن است و اکشن هم به اسلحه و تعقیب‌وگریز نیاز دارد. کجا بهتر از سیستان‌وبلوچستان؟ البته الان کمی نگرش تغییر کرده است. به همین دلیل می‌گویم برخی از فیلم‌های سینما خیانت کرد، البته عمدی هم نبود.

شاید به این دلیل که سینماگری که نماینده استان باشد در سینما وجود نداشت. اما شما درباره کردستان نمی‌توانید چنین نظری بدهید یا جنوب کشور. چون فیلمسازانی از همان نقطه برخاستند و ذات منطقه خود را در سینما به تصویر کشیدند. چرا فیلمسازی معروف از سیستان‌وبلوچستان نداریم؟

اکثر بچه‌هایی که درس خواندند، یا پزشک شدند یا مهندس یا شغل‌های دیگری انتخاب کردند. هنرمندان ما معمولا از قشر ضعیف جامعه بودند. من خودم به سختی و با جمع‌کردن پول تو جیبی‌هایم توانستم فیلم بسازم. خیلی چیزها دست‌به‌دست هم داد از جمله محرومیت امکانات و نبود توان مالی باعث شد فیلمسازان خوب ما یا کارمند بانک شوند یا مشغول کارهای دیگر. البته خوشبختانه امروز این مشکلات کمرنگ شده. در دهه ۸۰ وضع کمی تغییر کرد. از سوی دیگر جوان‌های ما وارد هنر و دانشگاه شدند. فیلمساز تربیت شد و از سال ۱۳۸۰ به این طرف فعالیت‌شان جدی‌تر شد. مثلا در دهه ۶۰ و ۷۰ خورشیدی فیلمسازانی مثل رضا عرب، سیدجواد موسوی، عباس حداد و زنده‌یاد علی شهری و کسانی دیگر جایزه می‌گرفتند و فیلم می‌ساختند، ولی اطلاع‌رسانی نمی‌شد. همین الان هم در اطلاع‌رسانی کاستی داریم. چون معتقدم برخی از این بچه‌های ما درگیر تبلیغات نمی‌شوند. این یک ضعف برای ماست. الان خوشبختانه شبکه استانی راه افتاده. فیلم‌های بومی ساخته می‌شود. ضمن اینکه ما حرکتی را از سال ۱۳۷۶ شروع کردیم و اینکه فیلمسازان ما درخواست کردند که اگر قرار است فیلم با موضوع موادمخدری در استان ساخته شود، باید اداره کل سیستان‌وبلوچستان آن را تایید بکند و اینکه این فیلم درخور استان هست یا نه؟ که اتفاق خوبی بود. خیلی از فیلم‌های ضد استان ساخته نشد.

یعنی اعمال محدودیت کردید؟

این محدودیت نیست. این حق ماست.

از چه نظر حق شماست؟

به دلیل اینکه پیش از این فیلمسازان غیربومی منصفانه به این استان نگاه نکردند.

ولی شما گفتید مشکل از ما بوده که فیلمساز نداشتیم؟

خب یک سوال دارم. فکر کنید من آدم لالی هستم، آیا شما حق دارید توی سر من بزنید؟

من به‌عنوان یک روزنامه‌نگار ایرانی همان قدر دغدغه سیستان‌وبلوچستان را دارم که دغدغه استان‌های دیگر کشورم. مسلما این قضیه نادرست است. اما دلیل نمی‌شود که شما هم به‌گونه‌ای عمل کنید که دیگران از ساخت فیلم در استان شما منصرف شوند؟

آن سال‌ها وزارت ارشاد هر فیلمنامه‌ای را با هر موضوع درباره استان تصویب می‌کرد چون نمی‌دانست که در سیستان‌وبلوچستان چه خبر است و با حساسیت استان آشنا نبودند. اما ما الان فیلمسازانی داریم که در جشنواره‌های داخلی و خارجی جایزه می‌گیرند. این حرکت شروع شده. من کار ندارم در گذشته چه اتفاقی افتاده است. ولی هر اتفاقی افتاده به نفع استان نبوده، ولی الان بچه‌های ما آمدند وسط و الان می‌خواهیم خودمان درباره خودمان حرف بزنیم. ما در استان چند نوع فرهنگ داریم. مذاهب شیعه و سنی داریم باید لحاظ کنیم. شاید این مشکل را دیگر استان‌های ما به لحاظ موقعیت جغرافیایی نداشته باشند. می‌خواهم بگویم که شرایط ما همین الان هم سخت است. می‌خواهم بگویم استان ما با یزد و اصفهان و جاهای دیگر فرق می‌کند و کار ما هم خیلی سخت‌تر است. پس ما سانسور نمی‌کنیم. فیلمسازان غیربومی در استان ما فیلم می‌سازند ولی فرهنگ ما را نمی‌شناسند. فقط یک قاب خوشگل می‌بینند که تعدادی بلوچ با کوله‌بار روی دوش از مرز می‌خواهند رد شوند. این قاب خوشگل سینمایی است اما آیا واقعیت دارد؟ اگر هست چرا به چیزهای مثبت آن نگاه نمی‌شود؟ مثلا عدم آشنایی یکی از کارگردانان به مسایل فرهنگی استان برای تولید فیلم ساخته‌شده در استان این بود که یک زن با مردی غریبه در ماشین مسیری را همسفر شده‌اند.

ما در استانمان غیر از قاچاق، صنایع‌دستی، موسیقی، تاریخ کهن، جغرافیا و منابع طبیعی هم داریم. می‌خواهم بگویم چرا فقط موادمخدر و اشرارش دیده می‌شود؟ چرا لباس بلوچی را با کوه تفتان نمی‌بینیم؟ چرا لباس سیستانی را با دریاچه هامون نمی‌بینیم؟ چون اینها جذابیت برای تماشاگر ما نداشت

چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد؟

نه. هیچ زن روستایی تنها با یک مرد غریبه و نامحرم در یک ماشین نمی‌نشیند و از این روستا به روستای دیگر نمی‌رود. این فیلم حساسیت ایجاد کرد. ولی با مشاور یکی از دوستان آشنا به فرهنگ استان این حساسیت قابل حل بود. حالا منظور من این نیست که در استان خانم‌ها رانندگی نمی‌کنند یا آنها را پشت یک ماشین شاسی‌بلند نشان ندهیم.

حالا چنین زنی با این مشخصات در آنجا وجود دارد؟

چون شما ندیده‌اید فکر می‌کنید نیست. این نگاه مثل همان ذهنیتی است که خارجی‌ها نسبت به ما ایرانی‌ها دارند. شاید خیلی از هموطنان‌مان فکر می‌کنند ما در استان شتر سوار می‌شویم! که بعضا من در تهران شنیده‌ام.

خب اگر شما بودید، چگونه فضای استان را تصویر می‌کردید؟

زاهدان جزو کلانشهرهای ایران است. ولی من نمی‌گویم یک فیلم آپارتمانی نشان بدهم. چون در تهران بهترش را می‌سازند. من می‌گویم فرهنگ سیستان‌وبلوچستان آنقدر غنی هست که بتوانیم آن را نشان بدهیم.

با این نگاه، چرا لوکیشن فیلم «گدان» را تهران انتخاب کردید، نه زاهدان؟

وقتی موقعیتی برای من به وجود آمد که شهرداری تهران هزینه‌های فیلم من را بدهد، طبیعتا باید درباره تهران فیلم بسازم و نه زاهدان.

می توانستید هر دو لوکیشن را انتخاب کنید؟

فیلم من اصلا نیازی نداشت که دو لوکیشن داشته باشد.

دست‌کم می‌توانستید تصویری نشان دهید که من به‌عنوان مخاطب تفاوتی که میان دو شهر وجود دارد را بهتر درک کنم؟

تفاوت‌های شهر تهران با تمام ایران مشخص است، محوریت فیلم من فرهنگ و رفتارهای اجتماعی بود.

اگر هدف‌تان این بود، فیلم خودش می‌گوید که موفق نبودید!

چرا؟! شما فیلم را درست ندیده‌اید همه اتفاقاتی که در فیلم می‌افتد ممکن است برای هر شهرستانی بیفتد، چه برسد به سیستان‌وبلوچستانی.

از شما توقع شاهکار ندارم. دست‌کم می‌خواستم دغدغه‌هایتان را در فیلم ببینم. اما شما از فرهنگ سیستان‌وبلوچستان چه چیزی را به نمایش گذاشتید؟

من با شما موافق نیستم. زمانی که فیلم در اکران خصوصی به نمایش درآمد، از ۶۰۰نفر تماشاچی در سالن ۳۰۰ نفر تهرانی بودند. همان‌ها می‌گفتند درباره سیستان‌وبلوچستان جور دیگر فکر می‌کردیم. چون موقعیت و لوکیشن فیلمم در تهران بود سعی کردم بر اساس توان و سوادی که از فیلمسازی داشتم، فرهنگ سیستان‌وبلوچستان را در تهران به تصویر بکشم.

گدان چه معنایی دارد؟

در زبان بلوچی به چادرهای عشایری بلوچ، گدام یا گدان می‌گویند.

از اینکه نام‌خانوادگی‌تان ریگی است، و نام عبدالمالک ریگی، سرکرده گروهک تروریستی را تداعی می‌کند، مشکلی برایتان پیش نمی‌آید؟

طایفه ریگی یکی از مهم‌ترین طوایف استان و بزرگ‌ترین فامیل از نظر جمعیتی است و حتی در هرمزگان، جنوب خراسان و کرمان این فامیلی وجود دارد. اما زیاد به هم ربط پیدا نمی‌کند، مثل فامیل اکبری یا گلستانی که ممکن است در همه جای ایران باشد. البته همیشه روزنامه شما به مسایل استان با رویکرد مثبت نگاه کرده. اما در فلان روزنامه یا تلویزیون شاهد بودم که می‌نویسند و یا می‌گویند «ریگی اعدام شد»، ولی نمی‌نویسند و یا نمی‌گویند «سرکرده گروهک فلان اعدام شد».

کار بعدی‌تان چیست؟

الان شرایط اقتصادی بد است و گرنه دوست داشتم فیلم بلند سینمایی خود را بسازم ولی با این شرایط درصدد ساخت یک مستند هستم که نگاهی نقادانه به شرایط رفاهی بچه‌های روستاهای دورافتاده استان دارم.

آیا پولدارهای استان شما برای ساخت فیلم‌های سینمایی سرمایه‌گذاری می‌کنند؟

در استان چند سال به دنبال سرمایه‌گذار گشتم که متاسفانه موفق نشدم. شرایط استان به لحاظ اقتصادی جایگاه ویژه‌ای دارد؛ مثل منطقه آزاد چابهار. ولی متاسفانه نمی‌آیند روی کارهای هنری و سینمایی سرمایه‌گذاری کنند. حتی حاضرند در تهران آپارتمان بسازند و آنها را خالی رها کنند ولی پول‌شان را وارد عرصه هنر نمی‌کنند. حتی من حاضر شدم که تضمین‌های لازم را جهت بازگشت سرمایه به آنها بدهم ولی حاضر به سرمایه‌گذاری نشدند و البته این مساله ریشه فرهنگی دارد و در این‌باره باید فرهنگ‌سازی کرد.

و حرف آخر؟

در استان سیستان‌وبلوچستان سوژه‌های خوبی داریم که می‌توان روی آن کار کرد. در عرصه مستندسازی اعتقاد داریم که سیستان‌وبلوچستان بهشت مستندسازان است. که سال‌های بعد بیشتر از سیستان‌وبلوچستان می‌شنوید. در پایان از خانواده‌ام، پدر و مادرم و دوستانم که مثل ستاره با نور خود راهم را هموار می‌کنند سپاس فراوان دارم. در انتها از سرمایه‌گذار و حامی فیلم گدان (موسسه تصویر شهر، سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران) جناب آقای هادی منبتی و آقای اصلاح و حامی بنده آقای عادل مزاری که بنده را حمایت کردند، نهایت تشکر را دارم.

نمای نزدیک

در حاشیه اکران فیلم «رد کارپت»

برای ایرانم

سعید احمدی

قصد ندارم درباره سیر داستانی اثر بنویسم، بلکه تنها می‌خواهم پیرامون روح ظریفی که در تک‌تک سکانس‌های فیلم سینمایی جدید رضا عطاران جاری و ساری است، به یک نکته مهم اشاره کنم. سینمای تجاری هالیوود، هدفی عمومی دارد و آن اعتلای فرهنگ آمریکایی در اذهان جمعی مردم جهان است و برای دستیابی به این قصد بنیادی از هیچ سرمایه و امکاناتی چشم‌پوشی نمی‌کند. قطعا نمی‌توان هیچ کشوری را بابت تبلیغات سیاسی و اجتماعی مذمت کرد؛ چراکه از همان دوران شکل‌گیری امپراتوری‌های بزرگ، هنر، مهم‌ترین ابزار برای اشاعه تصویر دلخواه حاکمان بود. امروز هم رسانه‌ها و فضای مجازی امکان بزرگی برای تحقق این هدف به شمار می‌روند. آمریکا، مراسم اسکار را هر سال بهتر و عظیم‌تر از دوره‌های قبل برگزار می‌کند تا در اذهان جمعی مردم جهان، دریافت این تندیس برابر با حس غرور ملی باشد. همان اتفاقی که درباره اصغر فرهادی افتاد و روزنامه «شرق» در صفحه اول خود نوشت: «برای ایرانم». نیازی به یادآوری نیست که «جدایی» در کمال عزت و سربلندی به این مهم دست یافت. ولی در عین حال سازنده فیلم بارها اهمیت این تشویق را کاذب دانست و تاکید می‌کرد که «این جایزه مربوط به همان شب بخصوص بود و از فردای آن روز باید فراموش شود» که این رویکرد، عزت‌مندی وی را می‌رساند. فرهادی، نه دشمن تندیس‌هاست و نه برای سلیقه جشنواره‌ها فیلم می‌سازد و در مسیر هنر حرکت می‌کند.

اما قطعا افراط و تفریط در این میدان هم وجود دارد. افراط، همان کاری است که تا چندسال پیش بعضی از کارگردان‌های به‌اصطلاح تجربی، انجام می‌دادند و فیلم‌هایی برای جشنواره‌ها می‌ساختند. تفریط هم نگاهی است که برخی جریان‌های منتقد داخلی دارند و به هر جایزه‌ای بدبین هستند. مسیر اعتدال در این گذرگاه، مانند تمامی جریان‌ها، از «عزت ایران» می‌گذرد و عطاران برای اعتلای این عزت، چاره‌ای نداشت جز اینکه تقریبا تمامی سکانس‌ها را (به‌جز سکانس آخر) به نقد نگاه افراطی اختصاص دهد. این توهین و تمسخر نیست. رویکردی است اعتراضی نسبت به کسانی که هویت ایرانی را در تعریف و تمجید دیگران جست‌وجو می‌کنند. اینکه عطاران بارها خودش را بازیگر ایرانی معرفی می‌کند و وقتی مورد تحسین

واقع می‌شود، لذت می‌برد، موید همین ادعاست. در واقع وقتی ملیت دیگران را می‌پرسد، منتظر است تا طرف مقابل هم همین سوال را از او بپرسد و او را به‌عنوان یک ایرانی هنرمند تشویق کنند. همین‌طور از کارگردان‌های خارجی توقع دارد استعدادهایش را ببینند؛ چراکه نتوانسته هویت ملی‌اش را در وطنش بیابد. نظر هموطن‌هایش را معتبر نمی‌داند، تنها به این دلیل که وی را «بزرگ نمی‌شمارند». به همین خاطر خودش را اسیر خیابان‌های پاریس و ازدحام جشنواره کن می‌کند. این وسوسه با تیزهوشی، توسط تیتراژ فیلم، به کارگردان هم تسری یافته است. یعنی عطاران در نهایت صداقت قبول دارد که وسوسه دیده‌شدن توسط بازارهای سینمایی غربی، در باطن اکثر فیلمسازها وجود دارد (درواقع در تخیل رضا عطاران است که عوامل تولید فیلمش، افراد سرشناس سینمای هالیوود هستند).

عطاران، هم «مست‌شده‌ها از اسکار» را نقد می‌کند و هم با تاکید بر حضور فرهادی در جشنواره کن، راه دیده‌شدن عزتمند را نشان می‌دهد. پرچم ایران، آن چراغ راهنمایی است که عطاران به همه کسانی که در بینش خود به جشنواره‌ها دچار افراط و تفریط شده‌اند، نشان می‌دهد. پرچم، برای شخصیت اول فیلم در ایران معیشت وی را تامین می‌کند و در پاریس سرپناه وی است؛ پرچمی که همیشه به سربلندی مردم ایران دلالت دارد. اینکه با وجود نقد تلخ جاری در فیلم، عطاران اثرش را به جشنواره کن ارسال کرده، نشان‌دهنده نگاه معتدل اوست. در حقیقت «رد کارپت» به‌هیچ‌وجه «جشنواره کن» را تحقیر نمی‌کند، بلکه تاکید دارد که هیچ چیزی بالاتر از «عزت ایران» نیست و حتی کوچک‌ترین تحقیرها برای دیده‌شدن در فضای بین‌المللی قابل‌قبول نیست. در حقیقت ارزش کسی که راه عزت را نشان می‌دهد، از شخصی که این عزت را تصاحب کرده، چندان کم نیست. شایسته است درباره فیلم رد کارپت همین عنوان را تکرار کنیم: «برای ایرانم».